

تاریخچه‌ی

کشمکش عقل و دین

توفیق الطویل

برگردان و بازنگارش:

علی فتحی لقمان

انتشارات نوید شیراز

فهرست

عنوان	صفحه
دیباچه.....	۷
می‌توان هم فیلسوف بود و هم دیندار.....	۷
تکامل عقل بدون آزادی اندیشه ممکن نیست.....	۹
تفکیک دین و دیندار لازم است.....	۹
کشمکش عقل و دین از کجا آغاز شد؟.....	۱۱
مخالفت با فلسفه در اسلام.....	۱۶
چه‌گونه‌ی روند بحث.....	۱۸
فصل اول: آزادی عقیده و دشمنان آن.....	۱۹
آزادی عقیده و قلمرو آن.....	۱۹
سرشت عقل بشری.....	۲۱
سرشت اعتقاد دینی.....	۲۳
انجیل و مخالفت در برابر آزادی عقیده.....	۲۴
مناظره‌ی شیخ محمد عبده و فرح انطون.....	۲۶
نادانی برخی از ارباب کلیسا.....	۳۲
ارتجاع دانشگاه‌ها.....	۳۷
محاكم تفتیش عقاید.....	۳۸
ارتجاع مصلحین دینی.....	۴۴
اصلاح‌طلبان آزاداندیش.....	۵۱
فصل دوم: عقل و دین در فلسفه‌ی یونان و روم.....	۵۳
مقدمه.....	۵۳
اصالت فلسفه‌ی یونان از نظر سن اوپلر.....	۵۳
علل آزاداندیشی یونانیان از نظر لیوینگستون.....	۵۵
دین یونان باستان.....	۶۱

۶۲	پیشگامان تفکر آزاد در یونان باستان
۶۸	مرگ سقراط و علت آن
۷۳	اپیکوریان و رواقیان
۷۴	آزادی تفکر و رومی‌ها
۷۸	نتیجه

۷۹	فصل سوم: عقل و دین در قرون وسطا
۷۹	مقدمه
۸۰	آغاز کشمکش میان عقل و دین
۸۶	مصالحه‌ی عقل و کلیسا در سده‌های تاریک
۸۹	آغاز کشمکش میان عقل و قدرت
۹۲	اروپا بین فلسفه‌ی افلاطون و ارسطو
۹۵	فلسفه‌ی ارسطو و روحانیون یهودی
۹۶	فلسفه‌ی ارسطو و روحانیون مسیحی

۱۰۵	فصل چهارم: موضع اسلام و فقهای مسلمان در برابر فلسفه
۱۰۵	مقدمه
۱۰۶	فیلسوفان مسلمان و دین اسلام
۱۰۶	روحانیون اسلام و فیلسوفان مسلمان
۱۱۲	ثمرات دشمنی غزالی با فلسفه
۱۱۶	ابن رشد در برابر منتقدان فلسفه
۱۱۷	مشقت‌هایی که ابن رشد متحمل شد
۱۲۳	تحریم فلسفه و منطق توسط ابن‌الصلاح
۱۲۵	عواقب فتوای ابن‌الصلاح
۱۲۷	دشمنی ابن تیمیه و ابن‌قیم الجوزیه با فلسفه
۱۲۸	بقای فلسفه در جهان اسلام برغم وجود دشمنان سرسخت
۱۳۰	قرآن کریم و آزادی عقیده
۱۳۵	علل آزار فلاسفه در جهان اسلام
۱۳۹	مقایسه‌ی آزار فلاسفه در اسلام و مسیحیت

۱۴۱	فصل پنجم: کشمکش عقل و دین در عصر نوزایی
۱۴۱	تفاوت بین روحیه‌ی نوزایی و روحیه‌ی قرون وسطایی
۱۴۳	پیشرفت‌های علمی در عصر نوزایی
۱۴۵	عقل جدید در برابر مسیحیت
۱۴۷	علل کشمکش عقل و دین در عصر نوزایی

مخالفت کاتولیک‌ها با روحیه‌ی علمی نوظهور.....	۱۴۹
مخالفت پروتستان‌ها با روحیه‌ی علمی جدید.....	۱۵۵
مخالفت کلیسا با نظریه‌ی گردش زمین کوپرنیک.....	۱۵۸
عقیده‌ی کلیسا در مورد حیات روی زمین.....	۱۶۲
فهرست کتاب‌های ممنوعه.....	۱۶۶

فصل ششم: رشد عقل در جهان کاتولیک در سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی..... ۱۶۹

می‌توان هم فیلسوف بود و هم دیندار.....	۱۶۹
جایگاه عقل در فلسفه‌ی دکارت.....	۱۷۱
جایگاه دین در فلسفه‌ی دکارت.....	۱۷۳
غلبه‌ی دین و بر عقل در فلسفه‌ی دکارت.....	۱۷۵
روابط دکارت با ارباب کلیسا.....	۱۷۷
رفتار ارباب کلیسا با دکارت.....	۱۷۸
تأثیر فلسفه‌ی دکارت در ادوار بعدی.....	۱۸۲
انتقاد پنهان بایل از مسیحیت.....	۱۸۲
تطور فلسفه در قرن هجدهم میلادی.....	۱۸۵
انتقاد آشکار ولتر از مسیحیت.....	۱۸۶
جامعه‌ی آرمانی روسو.....	۱۸۸
مبارزه‌ی مادی‌گرایان و اصحاب دایرة‌المعارف با مسیحیت.....	۱۹۱
جایگاه عقل و دین در فلسفه‌ی اسپینوزا.....	۱۹۴
مخالفت ارباب کلیسا با اسپینوزا.....	۱۹۷
گالیله و نظریه‌ی گردش زمین.....	۱۹۹
آزار گالیله و برکناری او از استادی دانشگاه.....	۲۰۱
تعقیب و آزار پیروان گالیله پس از مرگ او.....	۲۰۵
عقب‌نشینی روحانیون پس از مقبولیت نظریه‌ی جدید.....	۲۰۶

فصل هفتم: کشمکش عقل و دین در انگلستان پروتستان در سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی..... ۲۰۹

کشمکش در عصر جدید.....	۲۰۹
مبارزه‌ی فرانسیس بیکن با انواع مرجعیت.....	۲۱۱
عقل و دین در فلسفه‌ی جان لاک.....	۲۱۳
آزادی عقیده از نظر هابز و لاک.....	۲۱۴
تکفیر نیوتون.....	۲۱۶
دین طبیعی در برابر دین تقلیدی.....	۲۱۷
موارد اختلاف میان خداشناسان طبیعی و ارباب کلیسا.....	۲۱۹
اختلاف نظر پیرامون معجزات.....	۲۲۱

۲۲۳	انتقاد تیندال از وحی
۲۲۵	عقیده‌ی ددویل مبنی بر خطرناک بودن عقل
۲۲۶	انتقاد شافتزبری از کتاب مقدس
۲۲۷	طرفداری عقل از مسیحیت
۲۲۸	عقیده‌ی دیوید هیوم در مورد خدا و معجزه
۲۳۰	انتقاد گیبون از مسیحیت
۲۳۱	طرفداری ویلیام پالی از مسیحیت
۲۳۲	انتقاد توماس پین از مسیحیت
۲۳۵	سخن آخر
۲۳۷	فصل هشتم کشمکش عقل و دین در قرن گذشته
۲۳۷	علم به جای فلسفه
۲۳۹	علت آغاز کشمکش
۲۳۹	غلبه‌ی علم بر دین در موضوع آفرینش جهان
۲۴۱	غلبه‌ی علم بر دین در موضوع آفرینش
۲۴۳	نقد نظریه‌ی کلیسایی ثبات انواع
۲۴۴	تکامل از نگاه والاس و داروین
۲۴۶	انتقاد روحانیون مسیحی از داروین
۲۵۰	رسوخ نظریه‌ی تکامل در اردوی دینداران
۲۵۲	موضع‌گیری جهان مسیحیت در قبال نظریه‌ی داروین، پس از مرگ او
۲۵۴	رسمیت یافتن آزادی بیان از سوی روحانیون
۲۵۶	هراس مقامات دینی
۲۵۹	پیوست «الف»
۲۵۹	خاستگاه فلسفه؛ یونان یا خاور؟
۲۶۵	پیوست «ب»
۲۶۵	تفتیش عقاید
۲۶۶	اصول محاکمات تفتیش عقاید
۲۷۹	پیوست «ج»
۲۷۹	چند زندگی‌نامه
۳۳۵	منابع

دیباجه

می توان هم فیلسوف بود و هم دیندار

در عصری که فلسفه‌ی فرتوت یونان رو به سستی نهاده بود، نظامی عقیدتی به نام مسیحیت سر برآورد. فلسفه‌ی یونان قرن‌ها به خواب رفت و در طی این قرون، دین تازه‌نفس و نوپای مسیحیت، بر قلب مردم چیره گشت و ذهن‌ها را به خود مشغول داشت. اما با فرارسیدن عصر نوزایی عقل زمزمه‌ی بیداری سر داد و آن چنان تکان شدیدی بود که می‌رفت تا کاخ حکومت دینی را به همراه دستاوردهای آن فرو ریخته و به حکومت مدعیان دین پایان دهد. با شروع قرن هفدهم میلادی، عقل جدید فلسفه‌ی جدیدی برای خود تدارک دید، اما این فلسفه بیش‌تر متمایل به آشتی دادن عقل و دین بود و به همین دلیل عده‌ای گمان بردند که اروپا در پایه‌ریزی فلسفه‌ی جدیدی که بتواند عقل را از سیطره‌ی قدرت‌های دینی رهایی بخشد، توفیق نیافته است.

بدین ترتیب کسانی با استناد به دلایل تاریخی - استقرایی، نتیجه گرفتند که دین و فلسفه، اصولاً دو مقوله‌ی متعارض‌اند و از این رو دینداری و ملزومات آن، مانع از استنتاج عقلانی درست خواهد شد، بدین معنا که «الحاد» لازمه‌ی «تفلسف» است و ایمان دینی برابر و معادل با نفی اندیشه‌ی عقلانی است.

با عنایت به این عقیده، برخی از محققین، مانند لیوینگستون و سن‌اویلر، نومایگی و اصالت فلسفه‌ی یونان را به استقلال آن از ادیان مختلف مربوط دانسته و کمال آن را نتیجه‌ی جدایی دین از سیاست عنوان نموده‌اند. عقاید و دلایل این دو محقق و اندیشه‌مند را در فصل دوم، تحت عنوان «عقل و دین در فلسفه‌ی یونان و روم» با تفصیل بررسی خواهیم کرد، اما و پیش از آن که جلوتر برویم، خاطر نشان می‌کنیم که تصدیق نظر این دو محقق درباره‌ی ریشه‌ی اصالت فلسفه‌ی یونان، منافاتی با ردّ این عقیده که الحاد لازمه‌ی تفلسف است، ندارد. در بخشی از کتاب که به ردّ عقیده‌ی اخیر پرداخته‌ایم، همچنین نشان خواهیم داد که برغم قیام آشکار برای رهایی عقل از استیلای دین در عصر نوزایی کسی در پی ایجاد فلسفه‌ی جدیدی نبود؛ در آن زمان کار متفکران فیلسوف منحصر به ساماندهی علوم طبیعی و احیای نحله‌های فلسفی کهن بود، و فلسفه‌ی نوین به معنای واقعی آن، در اوایل قرن هفدهم میلادی به وجود آمد.

در قرن هفدهم، با حفظ تقدیس دین، دلبستگی شدیدی به عقل ظاهر گشت. در آن زمان، فرانسه بهترین نمونه‌ی رواج این دلبستگی بود، روحیه‌ی انقلابی جدید با روحیه‌ای که فرانسه در قرون وسطا به هم زده بود، بکلی متفاوت بود. انقلاب فرانسه صدای عقل را که در طی سده‌های گذشته خاموش و تابع دین شده بود، بلند ساخت؛ فیلسوفان فرانسوی در تلاشی که برای حفظ توأمان عقل و دین داشتند، عزم ایجاد توازنی بین عقل و وحی مسیحی نمودند. خواهیم دید که فرانسوی‌ها، عقل و دین را در کنار هم جمع آوردند و به طور کلی عقیده‌ی فلاسفه‌ی آن دوران متمال به امکان همین تجمع بود و تلاش فراوانی برای آشتی دادن فلسفه و دین به عمل آمد. در فرانسه مالبران، در هلند اسپینوزا، و در انگلستان جان لاک طرفدار و ترویج‌کننده‌ی یک چنین عقیده‌ای بودند. تنش میان عقل و دین در این دوره، بی‌فایده نبود و سرانجام از این کشمکش، فلسفه‌ی نیکو و سودمندی برخاست.

لازم به ذکر است که اگرچه قصد اثبات نادرستی این عقید را داریم که «الحاد لازمه‌ی فلسفیدن است» اما این بدان معنا نیست که الحاد مانع فلسفیدن است. به عبارت روشن‌تر، عقیده‌ی مورد دفاع ما این است که می‌توان به روش‌های عقلانی پایبند و وفادار بود و در عین حال ایمان راسخ و محکمی به وحی دینی داشت و در کنار هم، هر دو را عزیز داشت.

به نظر ما انسان می‌تواند هم فیلسوف باشد و هم دیندار و معتقد به وحی. پا را فراتر می‌نهیم: شاید برخلاف عقیده‌ی دکارت، این همایش حتّاً با الحادی که لازمه‌ی فلسفیدن است، ممکن باشد.

تکامل عقل بدون آزادی اندیشه ممکن نیست

برای اثبات این مدعا بایستی به این نکته اشاره کنیم که بنابر آن چه که از تاریخ فلسفه و دین بیرون می‌آید، تفکر فلسفی در یونان باستان به اوج کمال رسید. در عصری که آزادی عقیده و اندیشه برای هر معتقد و اندیشه‌مندی محفوظ بود، اهل یونان فلسفه بزرگی خلق کرده و پایه‌های آن را استوار ساختند. اما با گذشت زمان، عظمت این فلسفه‌ی مستقل از دین، به همراه انسجام آن فرو ریخت و بویژه در قرون وسطا که قدرت دینی و نفوذ مدعیان دین، عقل را از حرکت باز داشت، بازار فلسفه عملاً از رونق افتاد. هنگامی که عقل پس از قرن‌ها رکود و سکوت، در اواخر قرون وسطا به خود آمد، عزم خروج از رکاب دین کرد و مستقل از دین و ایمان به راه افتاد. این بیداری مقارن با عصری بود که مردم برای رهایی از سلطه‌ی دینی می‌کوشیدند. با رهایی هرچه بیش‌تر عقل از استیلای قدرت‌های دینی، قلمرو آزادی اندیشه گسترش یافت و عقل رو به کمال نهاد. خواهیم دید که استیلای مدعیان دین بر عقول متفکرین و کنترل شدید نحوه‌ی تفکر توسط داعیه‌داران دین، حرکت عقل را فلج کرده، یا این که قدرت استنتاج و استدلال عقل را به حداقل رسانده بود. از تاریخ علم و دین این گونه برمی‌آید که مدعیان ستمگر دین مسیحیت و نیز متعصبین مسلمان که گویی قصدی جز حکومت بر تفکر و اندیشه‌ی دیگران نداشته‌اند و خود را متصرف مایشای عقل مردم می‌پنداشته‌اند، هم در حق دین و تعالیم ساده و آسان آن، و هم در حق فلسفه و علم، ستم‌های بسیاری کرده‌اند.

تفکیک دین و دیندار لازم است

پس از طرح و تثبیت دو ادعای فوق، به تفصیل این موضوع خواهیم پرداخت که جان ویلیام دراپر در کتابی که تحت عنوان «تاریخ کشمکش میان علم و دین» نگاشته است، آن جا

که از رجال دیندار صحبت می‌کند و آنها را با دین مسیحیت برابر می‌گیرد، سخت در اشتباه است. دراپر، کشمکش میان علم و دین را به ویژگی‌ها و طبیعت آن دو نسبت می‌دهد و بر این عقیده است که اختلاف بین علم و دین از این امر ناشی می‌شود که دین طبیعتی ساکن و راکد دارد و دستورالعمل‌های آن تغییرناپذیر هستند، در حالی که علم پیوسته در حال تغییر، دگرگونی و تجدید است.

به نظر ما، راه دراپر و همفکران او به بی‌راهه می‌ماند، چرا که ثبات دین و تغییر و تجدید علم، به تنهایی به جنگ میان آنها نمی‌انجامد و نمی‌تواند به شکنجه‌های فجیعی که اندیشه‌مندان متحمل شده‌اند، منتهی شود، مگر این که ذهن و قلب داعیه‌داران دین نه تنها دچار تعصب و بی‌رحمی گردد، بلکه علاوه بر این قدرت دنیوی نیز در دست آنها باشد تا بدان وسیله به تعقیب و شکنجه‌ی فیلسوفان قادر باشند.

خواهیم گفت که بوری در کتابی به نام «تاریخ آزادی اندیشه» بدرستی، بخش مهمی از این نوع شکنجه‌ی ظالمانه را به قدرت دنیایی روحانیون مسیحی نسبت داده و مدعی شده است که ارباب کلیسا قدرتی را که در دست داشتند برای از میان بردن مخالفان و دشمنان خود و نابودی طرفداران آنها به کار گرفته‌اند.

وایت نیز در کتاب قطور خود، «تاریخ جنگ علم و کلام در مسیحیت»، که در دو جلد نوشته شده است، مسؤولیت جدال بین عقل و دین را بدرستی برگردن متکلمین و متألهین متعصب و کوردل می‌اندازد و دین را از دینداران متعصب و جنایات آنها جدا می‌سازد.

به نظر ما اعمال و رفتار ناپسندیده‌ای که دراپر به دین مسیحیت نسبت داده است، اصولاً بایستی به روحانیون کج‌اندیش و نادان غرب نسبت داده شوند. مسیحیان شرقی ساکن در سرزمین‌های بین اورشلیم و بین‌النهرین هم از این جمود فکری و تعصب ناروا بدور بوده‌اند؛ عدم شرکت این مسیحی‌ها در جنگ‌های صلیبی مسیحیان غرب علیه مسلمانان، گواه این ادعاست. به هر صورت محدودیت‌هایی که متعصبین دیندار بر آزادی تفکر ایجاد کردند، مانع از تکامل و بالندگی عقل شد و آن را در طی قرن‌های متمادی تحت سیطره و سلطه‌ی خود از حرکت بازداشت.

بحث در مورد دین و شکنجه‌ی فلسفه به جای دیگری موکول می‌شود؛ در فصل‌های اول و چهارم به طور تفصیلی به نظریه‌هایی که در این باره مطرح شده‌اند، خواهیم پرداخت.

کشمکش عقل و دین از کجا آغاز شد؟

طرح این مطلب لزوم بحث دیگری را پیش می‌کشد: بایستی به سابقه‌ی تاریخی عقل و دین نیز رجوع شود. پیشینه‌ی تاریخی عقل و دین نشان می‌دهد که هیچ جدالی بین عقل و دین که به طرد عقل و سرکوب اندیشه‌مندان منجر شده باشد، رخ نداده است مگر این که دو اتفاق با هم افتاده باشد: اول این که داعیه‌داران دین به قدرتی دست یافته باشند که به وسیله‌ی آن قادر به اعمال فشار بر عقل و تعقیب و شکنجه‌ی عقلا باشند. اگر قدرت در دست متصدیان دین قرار نگیرد، در میدان مخالفت با عقل، تنها به انتقاد از آن و تبلیغ علیه آن قناعت خواهند نمود و با دشمنان خود به تساهل و تسامح رفتار کرده و همانند آنها به عقل و قوانین عقلی متوسل خواهند شد. انگلستان قرن هفدهم و هجدهم، مصداقی برای این ادعا است. اما خواهیم دید که در یک چنین مواقعی دینداری که به قوانین عقلانی پناه می‌برند، برای مخالفت با عقلا از روش‌های عقلانی استفاده می‌کنند و همین امر به نفاق می‌انجامد. دوم این که عقل نیرومندی ظهور کند که توانایی تاختن بر حریم دین و عبور از مرزهای ممنوعه را داشته باشد و بدین ترتیب بدعتی بیاورد یا سنتی را بشکند. یک چنین عقلی است که می‌تواند مخالفان خود را در تنگنا قرار دهد. اگر چنین عقلی در صحنه حاضر نباشد اصولاً طرف دعوایی وجود نخواهد داشت.

بدون حضور همزمان این دو عامل، هیچ گونه جدالی بین عقل و دین بروز نخواهد کرد و این گزاره‌ای است که از بدو تاریخ تفکر تا کنون، صادق بوده است. به عنوان مثال هنگامی که در قرن ششم پیش از میلاد، خورشید فلسفه طلوع کرد، عقل فلسفی یونان، نوپا و جوان و البته جسور بود. در آن زمان عقل تحت سلطه‌ی ادیان آسمانی نبود و با کشیش‌هایی که آهنگ مخالفت و مبارزه با آزادی اندیشه کرده باشند - آن گونه که در قرون وسطا بود - درگیر نبود. از این رو یونان باستان نزاع بین عقل و دین را به خود ندید و اگر هر از گاهی کشمکش دیده می‌شود، این کشمکش بین عقل و عاملی غیر از دین بوده است.